

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

میز گرد تخصصی

**قلمرو عقل در نزد ماتریدیه
و سلفیه در باب توحید**

ناظر علمی:

حجت الاسلام مجتبی مرادی مکی

ارائه دهنده:

حجت الاسلام محمدحسین مؤید

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض سلام ادب و احترام داریم خدمت بزرگواران عزیزی که در مجلس ما در محضرشان حضور داریم. موضوع بحثی که قرار است امروز با هم مورد بررسی قرار بدهیم؛ جایگاه عقل در نزد دو دیدگاه ماتریدیة^۱ و سلفیه^۲ در باب توحید هست که همین حد و مرزها باعث می‌شود [خب] خیلی از مباحث مثل معاد و سنت و بحث‌های نبوت و امامت مطرح نشود و فقط بحث ما درباره‌ی توحید است؛ همان‌طور که مستحضر هستید در موضوع ما، سه کلمه کلیدی وجود دارد: عقل و سلفیه و ماتریدیة. که در ابتدا باید ببینیم اولاً: اصلاً ماتریدیها چه کسی هستند و چه چیزی هستند؟ از کجا این چنین چیزی آمد در جهان اسلام؟ و این مکتب در جهان اسلام از کجا مطرح شد؟ دوماً: ببینیم سلفیه چیست؟ از کجا سلف آمد؟ سوماً: عقل چیست؟ عقل در سلف و در دیدگاه ماتریدیها به چه معناست؟ این‌ها هر کدامش در اینکه ما خواهیم قضاوت کنیم که قلمرو عقل، ما ببینیم، اینکه این مقدمه خودش، نیاز به مقدمه‌ای تاریخی دارد.

۱. ماتریدیة پیروان ابومنصور محمد بن محمد بن محمود ماتریدی سمرقندی هستند. ماتریدیها به معتزله رابطه خوبی نداشته و آنها را دشمن خود می‌دانند، اما با اشاعره اختلافات کمتری دیده می‌شود و تمام اختلافات را کنار گذاشته و هر دو در کنار هم به حیات خود ادامه می‌دهند بالخصوص که در مبنای فکری، زیاد با هم اختلافی نداشتند.

۲. سلفیة یا سلفی‌گری اندیشه و جریانی اجتماعی و مذهبی میان اهل سنت است که راه‌حل مشکلات مسلمانان را پیروی از شیوه سلف (مسلمانان متقدم) می‌داند. سلفیه با استناد به حدیثی از پیامبر اسلام (ص)، سه قرن نخستین اسلامی را بهترین قرون اسلامی تلقی می‌کند و برای کسانی که در این دوره زندگی کرده‌اند، مرجعیت فکری قائل است.

فهرست مطالب

ب قلمرو عقل در نزد ماتریدیه و سلفیه در باب توحید

ج مقدمه

۶ بحث تاریخی ماتریدی

۱۰ بحث تاریخی سلف

۱۳ نقش عقل در سلفیه و ماتریدی

۱۵ مفهوم شناسی عقل

۱۸ اقسام توحید در ماتریدیها

۲۳ اقسام توحید سلفیها



بحث تاریخی ماتریدی

مقدمه‌ی تاریخی این است که در قرن دوم و سوم، دو دیدگاه وجود داشت. در بین مسلمانان و بلکه سه دیدگاه ولی دیدگاه، اکثریت یا معتزله ۱ بودند که عقل‌گرایی افراطی را داشتند و یک اصحاب حدیث بودند که قائل به نص و نقل گرای افراطی بودند و این افراطی بودن هر یک از این دو مکتب باعث شده بود که اثراتی [یعنی تناقضاتی] در اعتقادات این‌ها به وجود بیاید و این تناقضات باعث شد که دو نفر یعنی یک: ابومنصور ماتریدی ۲ و دو: ابوالحسن اشعری ۳ به این فکر بیافتند که یک مکتب دیگری را در جهان اسلام بنا کنند.

این نمودار را روی تخته می‌کشم که عقل چه میزان تأثیر داشته است یا اینکه بین معتزله و اصحاب حدیث جایگاه ماتریدیه چیست؟ این را من روی تخته می‌نویسم.

[اشاره‌های به پای تخته] هرچه به سمت عقل‌گرایی افزایش پیدا کنیم؛ این سمت، معتزله می‌شود. عقل‌گرایی افراطی می‌شود. این طرف اصحاب حدیث می‌شود، نقل‌گرایی افراطی می‌شود و اینجا جایگاه ماتریدیان و در اینجا جایگاه اشاعره می‌شود. که اشاعره در بین اینکه عقل و نقل کدام یکی تأثیر بیشتری دارد عقل را، درصداش را، به نسبت به عقل کمتر دانسته‌اند به همین دلیل نزدیک به اصحاب حدیث شدند و به همین دلیل هم تناقضات زیادی در

۱. مُعْتَزَلَه گروهی از متکلمان مسلمانِ اهل سنت که معتقد به اصالت عقل در برابر نقل هستند.

۲. ابومنصور ماتریدی (نام کامل: محمد بن محمد بن محمود أبو منصور الماتریدی السمرقندی الحنفی) (تاریخ مرگ: سال ۳۳۳ هجری قمری) مؤسس فرقهٔ ماتریدیه، متکلم، فقیه و مفسر قرآن ایرانی مسلمان بود.

۳. علی بن اسماعیل بن اسحاق اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴ق.)، مشهور به ابوالحسن اشعری متکلم و بنیان‌گذار مکتبی در عقاید اسلامی است که پیروانش اشاعره خوانده شده‌اند.

اعتقاداتشان به وجود آمد. در کشف المراد اگر نگاه کنیم این بحث‌های بین اشاعره و معتزله به وفور آمده است که اشاعره این را می‌گویند و معتزله این را می‌گویند؛ مثلاً در باب حکمت و یا قدرت، این‌ها مطرح می‌شود، مسائلی که به وجود می‌آید و ما می‌بینیم که این‌ها یا آمده‌اند سمت قدرت الهی را درست کنند و از آن طرف سمت حکمت را خراب کرده‌اند یا بالعکس آمده‌اند سمت حکمت را درست کنند سمت قدرت را خراب کرده‌اند و قائل به تفویض شده‌اند اما خود معتزله چگونه بود و چگونه به وجود آمد؟ باز مسئله‌ای در جهان اسلام به وجود آمد در مورد گناه کبیره؛ بین این‌ها هم بد نیست بگوییم، بین مرجئه^۱ و خوارج^۲ که خوارج مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانستند و مرجئه، مرتکب گناه کبیره را کافر نمی‌دانستند دعوایی شکل گرفت که وسط این دعوا واصل بن عطا^۳ آمد؛ گفت: «ما! باید قائل بر این شویم که مرتکب گناه کبیره منافق است.» یک نظریه‌ای داد بین این دو نظریه و ما وارد این بحث نمی‌شویم و حداقل یک ساعت می‌طلبید که این مکاتب چگونه به وجود آمدند؟ اصحاب حدیث بحث جبر^۴ بود و بحث

۱. فرقه مرجئه، یکی از شعب و فرق انحرافی در اسلام به شمار می‌رود. شهرستانی مرجئه را نخست به چهار طایفه تقسیم کرده: مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه و مرجئه خالصه. در این مقاله به شرح و نقد آراء و عقائد این نحله می‌پردازیم.

۲. خوارج از فرقه‌های مسلمان است. در روزهای پایانی جنگ صفین با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) (به مخالفت برخاسته و حکم به کفر وی و جواز جنگ با او کردند. اینان و کسانی که اعتقادات آنان را داشتند، خوارج نامیده شدند. در روایات از آنان به «مارقین» نیز تعبیر شده است. خوارج به لحاظ شورش علیه امام (علیه‌السلام) و نقض بیعت، باغی به شمار آمده و محکوم به احکام بنی‌اند و به لحاظ اعتقادی کافرند.

۳. واصل بن عطا، متکلم معتزلی و مؤسس فرقه معتزله است.

۴. در اصطلاح آن است که رفتار و کارهای انسان بر اساس اختیار نیست و هر چه از او سر می‌زند بدون قدرت و اراده است، به گونه‌ای که نمی‌تواند به ترک آن اقدام کند.

تفویض^۱ بود، دیدند عده‌ای قائل به این شدند و عده‌ای جاهای دیگری بودند که گفتند: ما در این دعواها اصلاً چه کار می‌کنیم؟ بهترین کار این هست که به حدیث رجوع کنیم هر چیزی که حدیث بگوید ما تابع همان هستیم و به این دعواها کاری نداریم. این سیر، باید اول بحث گفته می‌شد تا جایگاه هر ماتریدیه‌ای کجاست؟ و اشاعره کجاست؟ و اصحاب حدیث کجاست؟ و مهم‌تر از همه سلف این وسط چه کاره هست؟ بعد خیلی باز در اینجا می‌توان گفت که سلف در اینجا بسیار به اصحاب حدیث نزدیک و بسیار به خوارج نزدیک است. مثلاً در اینجا در مورد گناه کبیره، سلف، هم عقیده خوارج است. به همین دلیل ما می‌بینیم که داعش و طالبان اثراتی که از سلف گرفته شده است، دایره کفار را زیاد می‌داند و همین باعث خشونت شده است و باعث چیزهای دیگر شده است این از مقدمه‌ای که نیاز بود گفتیم.

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب



بحث تاریخی سلف

در مورد مقدمه‌ای هم در مورد سلف بگویم ابن تیمیه یا همان احمد بن عبد الحلیم اسم اصلی‌اش بوده است احمد ابن عبد الحلیم فردی در قرن ششم و هفتم مکتب دیگری را بنا می‌کند و می‌گوید ما تابع سلف هستیم قرن هشتم و متولد قرن هفتم می‌شود و متوفی قرن هشتم می‌شود (اصلاحیه استاد) در قرن هشتم مکتبی دیگری را بیان می‌کند و می‌گوید ما در مسائلی در مباحث اعتقادی به وجود می‌آید ما در مسائل اعتقادی خودمان تابع سلف هستیم حالا این اینجا باز باید این نکته گفته شود خیلی جاها گفته نمی‌شود و همین نگفتن این نکته باعث شده است که خیلی از افرادی که پژوهشی انجام می‌دهند یا تحقیقی انجام می‌دهند در تحقیقات خودشان به اشتباه بیافتند که منظور از سلف یعنی چه؟ یعنی چه؟ دو دیدگاه وجود دارد: یک: اینکه سلف برای سه قرن اول است و ما از کسانی که در سه قرن اول بوده‌اند این‌ها سلف حساب می‌شوند و ما از عقاید این‌ها و احادیثی که از این‌ها به ما می‌رسد، تبعیت می‌کنیم. دو: بحث این است که اول، سه نسل اول اسلام یعنی صحابه و تابعین و تابعین تابعین و این هم از سلفیه و فهمیدیم سلف به چه معناست و ماتریدیه جایگاهش چیست؟ و به چه معناست؟ اما چرا ما در مورد سلفیه و ماتریدیه باید بحث کنیم؟ و چرا در مورد مکاتب دیگر نباید بحث کنیم؟ اولاً: ماتریدیه: چون که تعداد ماتریدیه جهان حدود یک سوم مسلمانان هستند و یک سوم مسلمانان جهان تعداد خیلی زیادی می‌شود و این اهمیت اینکه ماتریدیه چرا؟ دوماً: ماتریدیه طبق چیزی که در اینجا گفتیم ماتریدیه، عقل گراست و عقاید ماتریدیه را زمانی که بررسی کنیم و ریز بشویم، در عقاید ماتریدیه می‌بینیم که بسیار به شیعیان نزدیک است و ما باید از این فرصت استفاده کنیم. چون که یک سوم مسلمانان جهان اگر ما استفاده کنیم از این فرصت می‌توانیم این‌ها را تبدیل به شیعه کنیم یا حداقل عقاید

خودمان را به هم نزدیک کنیم و این باعث تقریب مذاهب می‌شود سوما: موضوع این هستش که اصلاً ماتریدیه در مورد خود ابومنصور ماتریدی و در مورد خود مکتب ماتریدی تحقیقات زیادی انجام نشده است و این فرصتی است برای افرادی که می‌خواهند مقاله بنویسند، می‌خواهند پایان نامه بنویسند، می‌خواهند دکتری را بنویسند؛ خب فرصت خوبی است و هم از آن فرصت که مربوط فرصت‌های قبلی هم می‌شود در مورد سلفیه خب بحث زیاد است مهم‌ترین موردی که می‌شود گفت، این است که ما بتوانیم جلوگیری کنیم از گسترش تفکر خطرناکی که وجود دارد و آن تفکر سلفیه است که باعث به وجود آمدن گروه‌هایی مانند داعش و طالبان می‌شود و قبلاً هم مسئله‌ی همان‌طور که حاج آقای مرادی فرمودند. قطعاً در کلاسشان مسئله‌ی کلامی ما قبلاً با اهل سنت این بوده است که ما این‌ها را گرایش بدهیم به شیعه اما مسئله‌ی امروز ما تغییر کرده است و ما باید سعی کنیم تلاش کنیم که اهل سنت ما به سمت سلفیه و وهابیت نروند و این خود اهمیت بحث را می‌رساند. ماترید، اسم روستایی در سمرقند بوده فلذا فامیل ابومنصور این شده است. این بحث از ضرورت در مورد انتخاب دو گروه ماتریدیه و سلفیه و اینکه ما چرا این دو گروه را انتخاب کرده‌ایم.



نقش عقل در سلفیه و ماتریدی

باید در موضوع که دقت می‌کنیم باید در مورد عقل چرا عقل را و اینکه اثر گذاری عقل در توحید را انتخاب کرده‌ایم چرا یک وقتی ما عقل را در دو مبنای سلفی و ماتریدی مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم هر چه به عقل گرایی نزدیک شده‌اند و هر چه از عقل گرایی دور شده‌اند. سلفی‌ها به خاطر دور شدن زیاد تناقضات زیادی در عقاید خودشان به وجود آمده است و ماتریدی‌ها به خاطر اینکه راهنمایی نداشته‌اند و دوری از ائمه علیهم‌السلام یک جاهایی به ما نزدیک شده‌اند اما دچار عدم توانایی در حل مسائل شده‌اند مثلاً در بحث توحید، اصلی دارند به اسم اصل تنزیهی؛ یعنی نفی ترکیب از ذات خدا. نفی ترکیب یعنی جسمانی نبودن خدا و در توحید عقل را دخیل دانسته‌اند ولی در مباحث معاد شناسی عقل را دخیل نمی‌دانند و تابع نقل‌اند و در مباحثی مانند رویت خداوند می‌گویند ما در جهانی دیگر خدا را مشاهده می‌کنیم و مشاهده کردن خدا سؤال می‌کنیم از آنان که آیا شامل جسمانیت می‌شود یا نمی‌شود؟ این تناقضی در عقاید ماتریدی است یعنی یک سوم مسلمانان جهان این تناقض در عقیده‌شان وجود دارد این از ضرورت بحث عقل. دو: هر چه ما در سلفیه نگاه می‌کنیم می‌بینیم این‌ها از عقل دور شده‌اند، باز می‌بینیم خشونت در عقیده‌شان در رفتارشان بیشتر شده است و این ثمره‌ی دوری از عقل است مقدمه تمام شد.



مفهوم شناسی عقل

در ابتدا همان گونه که اشاره کردیم باید مقدمه مفهوم شناسی عقل در آن باشد. عقل در لغت و اصطلاح یعنی چه؟ و در اصطلاح ماتریدی و سلفی یعنی چه؟ که بتوانیم قضاوت کنیم که از عقل دور بوده‌اند یا نبوده‌اند؟ آیا این دوری اثرگذار بوده است یا نه؟

عقل در لغت در کتاب صحاح و فرهنگ معین: عقل از عقال شتر گرفته می‌شود یعنی طنابی که دور گردن شتر انداخته می‌شود که وقتی می‌خواهند شتر را از حرکت بازدارند آن را می‌کشند و عقل هم از عقال مشتق شده است و به معنای قوه‌ی بازدارنده از رفتن انسان به سمت فساد و بدی‌ها است.

عقل در نزد ماتریدی: در کتاب‌های ماتریدی کتاب التوحید ابومنصور ماتریدی که از متقدمان ماتریدی است و در کتاب متقدمان آن هیچ توضیحی در مورد تعریف اصطلاحی عقل نیاورده‌اند و فقط ثمرات عقل مانند استدلال را توضیح داده‌اند اما در کتاب‌های متأخران مثل کمال‌الدین بیاضی این‌ها عقل را تعریف به نفس ناطقه کرده‌اند و می‌گویند عقل جوهری است که با واسطه از طریق آن می‌توان استدلال هم کرد و به استدلالات عقلی تکیه هم نمود که بعداً در مباحث مطرح خواهیم کرد. این مقدار که ما می‌خواهیم در فلسفه اثبات کنیم که عقل جوهر است این مبحث بدرد می‌خورد.

عقل در نزد سلفیه: ابن تیمیه بسیار با دقت وارد مباحث فلسفی می‌شود و تعریف اراده می‌دهد و از آن در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی عقلی خودش استفاده می‌کند و این بسیار اثرگذار است. ابن تیمیه: گاه عقل را همان وسیله شناخت و ادراک می‌دانند و گاه عقل را مجموع علم و عمل می‌دانند و دقیقاً بعد از این تعریف در کتاب‌های دیگرش چهار تعریف می‌آورد که بر می‌گردد. به همین

دو تعریف که به نظر من این بهتر و خلاصه‌تر است و آن دو تعریف دیگر شامل این دو می‌شود و این دو تعریف متأخر بر آن چهار تعریف است. عقل را جوهر قائم به نفس نمی‌داند و بلکه عقل را جزء محسوسات و اعراض معرفی می‌کند و این برای چه چیزی است؟ برای این است که نتیجه‌ی دلخواه را که کم کردن قلمرو عقل در ادراک معروف باشد بتواند برداشت کند و تفاوت بین ماتریدی که جوهر دانسته‌اند و سلفی که آن را جزء اعراض دانسته‌اند و این اهمیت فلسفه که ما بتوانیم ثابت کنیم برای سلفی‌ها که عقل جزء اعراض نیست و در معرفت شناسی بیشتر به آن اشاره می‌کنیم. در این قسمت ما ارائه خودمان را طبق قسمت بندی‌های آقای فرمانیان در مقاله‌های خودشان و طبق کتاب‌هایی که در فرق و مذاهب آمده ما سه قسمت کرده‌ایم هستی شناسی و معرفت شناسی و روش شناسی و یک معنا شناسی هست که ما در اینجا نیاوردیم و آن سه مهم هستند.

هستی شناسی به این معنا که آیا در اصل هستی چیزی وجود دارد یا ندارد؟ و اگر وجود دارد نحوه وجود این چیز چگونه است؟ خود این بخش هستی شناسی که مقسم قرار می‌گیرد خودش دو قسمت است شامل مباحث توحیدی و جهان شناسی می‌شود توحید را توضیح می‌دهیم. توحید خود اقسامی دارد و اسماً و صفات و افعال الهی را مطرح می‌کنیم که مثلاً در بحث افعال الهی بحث جبر و اختیار و مانند حکمت و قدرت را مطرح خواهیم کرد که خود اقسامی دارد.



اقسام توحید در ماتریدی‌ها



اقسام توحید: در دیدگاه ماتریدیه و سلفیه متفاوت است.

در ماتریدیه: یک: در ذات یا ذاتی دو: در صفات یا صفاتی سه: در افعال یا افعالی

توحید ذاتی: نفی تعدد در ذات (درون ذاتی) و نفی تعدد از ذات (برون ذاتی)

گفتیم ماتریدیه اقسام توحید را سه قسم می‌دانند. گفتند توحید ذاتی و صفاتی و افعالی. اما سلفی‌ها توحید را به مدل دیگری دسته بندی کردند: توحید ربوبی و عبودیت و اسماء صفات به ترتیب اهمیت است. تفاوت این دو نوع تقسیم بندی در این است که سلفی‌ها توحید در افعال را به طور کلی قبول ندارند و توحید ذاتی را هم حذف کرده‌اند.

ماتریدیه‌ها دلیلی بر اصل تنزیهی می‌آورند: برهان حدوث است و برهان تمانع است و دلایل نقلی هم دارند و به طور کلی نقل را کنار نگذاشته‌اند این از توحید ذاتی ذاتی. به نکته‌ای اشاره کنیم: در دسته بندی سلفی‌ها آن‌ها اشکالی به ماتریدی‌ها کرده‌اند مثل احمد الحربی که در کتابش نوشته است که شما تفاوت در توحید در خالقیت و توحید در الوهیت را نفهمیده‌اید و در نتیجه توحید در الوهیت را جزء اقسام اصلی توحید قرار نداده‌اید اما وقتی نگاه می‌کنیم به کتاب التوحید ابومنصور ماتریدی می‌بینیم که: نه این برداشت سلفی‌ها طبق دیدگاه خودشان است و طبق نگاه ماتریدیه این اشکال به آن‌ها وارد نیست چون که ماتریدی‌ها توحید در الوهیت را نتیجه‌ی همان توحید در ربوبیت می‌داند اما این از قسمت توحید ذاتی.

توحید اسماء و صفات دو قسم است: اسماء را ابومنصور ماتریدی برای اثبات اسماء و صفات از عقل استفاده می‌کند و از نقل هم استفاده می‌کند سه قسم می‌کند:

یک: صفاتی که قابل درک انسان‌ها هست و میان انسان‌ها بکار می‌رود.

دو: فقط خاص خداوند است و انسان‌ها درک چندانی از آن‌ها ندارند مثل صفت قدیم.

سه: مشتق از هر دو است مثل صفات عالم و قادر و نکته‌ای دیگر اینکه: این حدومرز مثل دسته بندی اول حد و مرزی دارد، گفتند ما مثل معتزله قائل به عقل افراطی نیستیم به خاطر همین در اینجا در اسماء و صفات هم یک حدومرز برای خودشان قائل اند و آن حد توقیفی بودن اسماء است یعنی از خودمان صفت به خداوند نجسبانییم باید طبق نقل باشد و آن را عقل بفهمد یعنی در نقل قائل به تأویل می‌شود دلیل هم می‌آورند دلیل عقلی این است از طریق حدوث وارد می‌شود ابومنصور ماتریدی که می‌گوید: تمام موجودات عالم حادث‌اند و تمام موجودات نیازمند محدث علت هستی بخش می‌خواهند و این علت هستی بخش خداوند عالم است که قدیم است و از این جهت و نظم و اتقان در عالم که بلکه حیات حتی در وجود عالم نشانه وجود صفاتی مثل اختیار و علم و اراده و قدرت و حیات در خداوند است این ترجمه خود کتاب ابومنصور است به خاطر همین از روی آن خواندم.

دلیل دوم: اگر فرض کنیم خداوند تمام صفات کمالی را ندارد (این در کتاب کشف المراد^۱ هم به این دلایل استناد می‌کنیم) پس باید صفاتی که نشان دهنده نقص هست در خدا موجود شود و ما می‌گوییم خداوند کمال مطلق است و قدیم ازلی است و این باید توجه کرد که منظور از قدیم هم در قدیم بودن نتیجه‌اش این است که بی‌نیازی درمی‌آید در دیدگاه ماتریدی، خداوند دارای تمام صفات کمالی هست.

دسته بندی دیگر در صفات و اسماء الهی

یک دسته بندی جزئی‌تری وارد می‌شود در صفات و اسماء که این را باید بگوییم چون که تفاوت زیادی بین سلفیه و ماتریدیه و بین اشاعره و دیدگاه‌های دیگر به وجود می‌آورد و ثمراتی زیادی دارد در توحید و عقل هم در آن خیلی دخیل است. این صفات خبری است: یک سری صفاتی خداوند دارد که فقط باید از طریق خبر و نقل به ما برسد و ما هیچ وقت آن را نمی‌فهمیم که خداوند دارای این چنین صفتی هست مثل ید و دست داشتن خدا حالا این دست داشتن خدا دو مدل است در اینجا اگر عقل را دخیل بدانیم در مبانی خودمان خب قائل به تعلیل می‌شویم اما اگر عقل را دخیل ندانیم مانند سلفیه خب باید ظاهر گرا بشویم و نتیجه‌اش جسمانیت است و تفاوت آن زمین تا آسمان است یک جایی خداوند را جسم می‌داند و یک جایی خداوند را جسم می‌داند ثمره‌ی عقل اینجاست و

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (مع التعلیقات)، توسط علامه حلی، به زبان عربی و در موضوع کلام اسلامی، به انگیزه حل مشکلات و باز کردن پیچیدگی‌های عبارات تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف شده است. تعلیقات استاد حسن‌زاده آملی بر این کتاب، در آخر آن ذکر شده است.

بسیار مهم است. رویت خداوند که اشاره کردیم همان اول و دیگر وقت هم کم است اشاره نمی‌کنیم. این از اقسام توحید نزد ماتریدی‌ها.





اقسام توحيد سلفی‌ها

اقسام توحید نزد سلفیه: توحید در الوهیت به این معنا که فقط باید خداوند پرستش شود و توحید ربوبی: تنها خداوند است که شایستگی تدبیر خداوند دارد و هر یک از این تعاریف تأثیر در واکنش سلفیت دارد. واکنش داعش و طالبان. توحید اسماء و صفات را بحث تاریخی می‌دانند و به آن اهمیت نمی‌دهند و مهم‌ترین چیزی که به آن اهمیت می‌دهند توحید در الوهیت است. و می‌گویند هدف اصلی پیامبران توحید الوهیت است. چرا؟ دلیل هم می‌آورند که عقل دخیل در اقسام توحید نیست می‌گویند:

اولاً که سلف مانند انس بن مالک^۱ که در اینجا متنش رو هم آوردیم در کتاب ابن تیمیه دقیقاً اشاره کرده بود سلف ما هیچگاه عقل را دخیل نمی‌دانستند. در برداشت از صفات و اسماء: در مورد - استواء علی العرش - از انس ابن مالک سؤال کردند گفت: «ساکت باش» و آن را بیچاند و گفت عقل ما آن را نمی‌تواند بفهمد. صفتی برای خدا یعنی چه؟! این را از سلف صالح گرفتند که بر می‌گردد به مبانی روش شناسی.

دو: سلفی‌ها بر اینکه عقل راهی ندارد این است که عقل را در اول گفتیم تعریف عقل را سلفیه چه می‌داند گفت جزء اعراض است به خاطر همین است گفت بر ماوراءالطبیعه است و بر ماده دسترسی ندارد و اسماء و صفات الهی جزء امور ماوراءالطبیعه هستند و عقل نمی‌تواند آن را بفهمد و ما نیازمند نقل هستیم. این هم دلیل دوم.

۱. از شخصیت‌های نامی دوران صدر اسلام که هم افتخار مصاحبت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را داشته و هم تا دوران اموی در قید حیات بوده است، شخصیتی نامی به نام انس بن مالک است.

قسمت افعال الهی: افعال الهی مهم‌ترین قسمتی است که عقل در آن دخیل است باز در افعال الهی مهم‌ترین قسمت حسن و قبح است که عده‌ای مانند ماتریدی‌ها می‌گویند: «حسن و قبح به معتزله نزدیک‌اند به تبع باید حسن و قبح را باید عقلی بدانند و اگر عقلی بدانند باید تبعاتش را بپذیرند اما تبعاتش را نمی‌پذیرند آن تبعاتی که معتزله قائل بر آنها شده‌اند از حسن و قبح افراطی که تعریف می‌کنند در عقل آنها را نمی‌پذیرند.» چرا؟ چون از این طرف نقل را دارند و اگر بخواهند آن را بپذیرند از این طرف به مشکل می‌خورند.

این تناقض دوم در عقیده ماتریدی است. اما سلفیه حسن و قبح را هیچ کدامشان در کتاب‌هایشان تعریف درستی از حسن و قبح ارائه ندادند و عده‌ای عقلی و عده‌ای نقلی می‌دانند و نمی‌توانیم نظری واحد ارائه بدهیم. مثلاً اینجا خود ابن تیمیه حسن و قبح را عقلی می‌داند ولی در آثارش تصریح می‌کند عقلی دانستنی که من می‌دانم با حسن و قبح عقلی معتزله و امامیه می‌گویند متفاوت است و معنای حسن و قبح هم ملایمت و منافقت معنا می‌کند و می‌گوید حسن و قبح ذاتی نیست و امری نسبی است و این ادامه‌اش در کتابش مثال می‌آورد در کتابش نقد می‌شود اما در مقابل ابن تیمیه افرادی مثل البانی و بنیاز و بنجبرین حسن و قبح را شرعی دانسته‌اند و می‌گویند فقط شرع است که حسن و قبیح بودن را درک می‌کند و می‌گویند که عقل ما نمی‌تواند درک کند. حال خود حسن و قبح نتایج زیادی دارد مثل: بحث اصل حکمت الهی است که طبق این اصل تمام افعال خداوند مطابق حکمت است. و طبق نتایج این اصل دیگر تکلیف بمالایطاق بر خداوند امری قبیح شمرده می‌شود ولی در کشف المراد نگاه کنیم و در جای دیگر نگاه کنیم می‌بینیم که کسانی که حسن و قبح را شرعی

دانسته‌اند تکلیف بمالایطاق را بر خداوند محال ندانسته است اما کسانی که عقلی دانسته‌اند این را محال دانسته‌اند و این تفاوت ایجاد می‌شود.

جبر و اختیار مسئله‌ی دوم در مورد افعال الهی: جبر و اختیار در نگاه ماتریدیه و معتزله که قائل به آزادی است یعنی تفویض و آزادی مطلق شدن در اینجا بین معتزله و ماتریدیه تفاوتی وجود دارد مرزی قائل شده‌اند برای عقل در جبر و اختیار و ماتریدی‌ها گفتند آقا ما آن تفویض مطلق که خداوند افعال را واگذار کرده است به خود انسان این را قبول نداریم. عقایدشان به شیعه نزدیک است این را ترجیح می‌دهند که بحث فاعلیت طولی را مطرح می‌کنند که رابطه آزادی و اختیار و قدرت انسان در رابطه با خالقیت این را حل می‌کنند و می‌گویند: شئون خلق و قضا و قدر الهی در مورد اعمال آدمی متفاوت است و می‌گوییم بحث کلیدی همان رابطه فاعلیت طولی که در فلسفه هم مطرح می‌شود؛ اینجا نکته‌ی دیگری هم هست که در جبر و اختیار ماتریدیه نظریه کسب را مطرح می‌کند، کسبی که ماتریدیه مطرح می‌کند با کسب اشاعره متفاوت است. کسبی که ماتریدیه مطرح می‌کند از آن فرصت‌های نزدیک به شیعیان است به الامر بین الامرین نزدیک است در نظریه ماتریدیه در جبر و اختیار حتی یک جایی تصریح داشت که به امام صادق اشاره کرده بودند در کتابشان که این‌ها دقیقاً همان حرف ما را می‌گویند اما آن‌ها داشتند خودشان را به ما نزدیک می‌کردند اما نظر سلفیه چیست؟ باز سلف در اینجا نظرات متفاوت است بن جبرین می‌گوید: هم کسانی که قائل به جبر مطلق‌اند اشتباه می‌کنند و هم کسانی که قائل به اختیار محض‌اند اشتباه می‌کنند و دلیل بر رد آنان ذکر می‌کنند که خیلی طولانی است در حد دو الی سه صفحه است و پس از رد این دو قول نظر صحیح را نظریه وسط این دو نظریه بیان می‌کند و دلیلی برای حرف خودش می‌آورد که می‌گوید:

«تقبیض مطلق نیست و جبر مطلق نیست» و همان بحث فاعلیت طولی را در اینجا مطرح می‌کند که فاعلیت طولی را در جبر و اختیار متأخرین می‌آورند.

اما نمونه دوم: برخی دیگر از سلفی‌ها مثل ابن تیمیه که متقدم بود در اینجا دچار تناقض می‌شود که متن را از کتابش آوردیم و می‌خوانم: این تناقض فلسفی است که می‌خواسته است از نظریه اشعری فرار کند باز آخر آن چیزی که می‌گوید همان می‌شود می‌گوید: اما برخی دیگر از سلفی‌ها مانند ابن تیمیه با آن که قصد داشتند از جبری که اشعری بیان کرده است فرار کنند اما از طرفی خود را پایبند به مبانی اصحاب حدیث هم بدانند در این قسمت دچار تناقض گویی شده‌اند چنان‌که ابن تیمیه با بیان تفاوت خلق و فعل خواسته است راه حلی در مسئله جبر و اختیار بیان کند در حالی که همان تفاوت بین خلق و فعل باعث تناقض گویی وی در مبانی فلسفی می‌شود او فعل انسان را به انسان نسبت می‌دهد و در عین حال می‌گوید همین فعل مخلوق خداوند است اما اشکال سخن وی این است که هیچ تفاوتی بین خلق و فعل نیست حال اینجا اشاره کرده‌ایم شاهد آورده‌ایم از قرآن آیه ۴۹ سوره آل عمران^۱ و آن قسمت این که خود ابن تیمیه می‌گوید در بیان اعمال فرشتگان سخن می‌آورد که نزدیک به سخن شیعه است که نظر خودش را می‌گوید.

حکم مرتکب کبیره که همان اول گفتیم و نکته‌ی مهم: سیر استدلال

سلفیه و وهابیت در حکم مرتکب کبیره:

۱. وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۖ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخْبِي الْمَوْتَىٰ ۖ يَا ذُنَّ اللَّهِ ۖ وَأَنْتُمْ كَمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آل عمران: ۴۹

اول می‌گویند ایمان و اسلام متحدند گام دوم عمل جز ایمان است سپس ترک عمل سبب خروج از ایمان و اسلام می‌شود و سبب کفر فرد می‌شود و این دایره‌ی کافران را از نظر سلفیه زیاد می‌کند اما این بخش توحید در مبانی هستی‌شناسی، بحث جهان‌شناسی، خیلی کوتاه طبق مبانی عقلی با اینکه خیلی عقل را دخیل دانسته‌اند اما در این قسمت نظریه فلسفی دقیقی ماتریدیبه ندارد؛ قائل به جهان مادی می‌شود و این بسیار عجیب است اما جهان‌شناسی سلفیه: سلف می‌گوید: که ما قائل به در این جهان که مادی است اما در جهان دیگر جهان غیر مادی است اما این غیر مادی بودن از طریق عقل ثابت نمی‌کند بلکه چون که در قرآن اسم عالمی دیگر آمده است از طریق قرآن و سنت این را ثابت می‌کند نکته‌ی مربوط به فلسفه داشت که ابن تیمیه بر ابن سینا^۱ اشکالی وارد می‌کند که متن آن را می‌خوانم: می‌بینیم چندین کتاب ابن تیمیه دارد در رد علی الفلاسفه و باز یک کتاب کلی دارد در رد فلسفه و آنها ما را رد کردند و ما با یک بدایه و نه‌ایه آنها را می‌توانیم جواب بدیم و چسبیدیم به جبر و اختیار در شیعه که کار شده ولی در اینجا کار نشده است. باز در اینجا در کتاب ابن تیمیه تناقضی می‌بینیم در رد ابن تیمیه و ما هیچ توجهی به اقوال آنها نداریم اما آنها بالعکس توجه دارند.

در معرفت‌شناسی: باید ببینیم که اینها عقل را جزء منابع قرار می‌دهند یا نه؟ به چه علتی قرار می‌دهند؟ چگونه قرار می‌دهند؟ مقام جایگاه عقل در

۱. ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق)، مشهور به ابن سینا، فیلسوف مشهور مشایی و پزشک نامدار بود. اندیشه فلسفی ابن سینا، تأثیراتی بر تفکر فلسفی اسلامی و فلسفه اروپایی و نوآوری‌هایی در ساختار تفکر مشایی داشته است. کتاب قانون ابن سینا طی چندین قرن -چه در سرزمین‌های اسلامی و چه در اروپای قرن‌های میانه- بر همه کتاب‌های پزشکی دیگر برتری داشت و بر آنها تأثیر چشمگیری نهاد.

مکاتب؟ ارزش گذاری عقل در تعارض عقل و نقل؟ ماتریدیه نقل را دو قسم می‌داند: خبر متواتر و خبر واحد و در خبر متواتر عقل را دخیل نمی‌داند و می‌گوید می‌توان به صورت مستقل از آن برداشت کرد و می‌توان مستقیم از آن اعتقاد گرفت اما خبر واحد باید راوی و سند آن مورد بررسی قرار بگیرد و مفهوم آن با عقل سنجیده شود آن موقع ما شاید بتوانیم آن را بپذیریم در اینجا تفاوتی بین ماتریدیه و سلفیه وجود دارد که سلفیه: از خبر واحد اعتقاد می‌گیرد و این یک مبنای روش‌شناسی است که در اینجا بیان می‌کنیم که عقل از خبر واحد اعتقاد می‌گیرد و ماتریدیه اعتقادی از خبر واحد نمی‌گیرد زیاد به آن اعتنا نمی‌کند مگر اینکه عقل بر آن صحه‌ای بگذارد اما چرا سلفیه‌ها از خبر واحد با اینکه ظن آور است اعتقاد می‌گیرند دو دلیل می‌آورند: اینکه سلفیه می‌گوید: سلف از خبر واحد اعتقاد می‌گرفته است و دیگر اینکه عقل در ماورای طبیعت نمی‌تواند تصرف داشته باشد نمی‌توان ماوراء را درک کند تا از آن اعتقادی بگیرد این خیلی مهم است پس ما نمی‌توانیم به عقل اعتنا کنیم چون که اعتقادی به ما نمی‌تواند بدهد.

عقل و مبانی روش‌شناسی حال مبانی روش‌شناسی یعنی چه؟ یعنی: روش‌های به دست آوردن معرفت و معارف الهی در میان ماتریدیان و سلفیان کمی تفاوت دارد تفاوت آن قرآن و سنت در هر دو مشترک است اما تفاوت در عقیده‌ی سلفیه است یک اینکه حجیت فهم سلف و فقط سلفی‌ها هستند که این را به عنوان منبع قرار داده‌اند که ماتریدی‌ها این را قبول ندارند و دومی این است که نفی مجاز و ترکیب در ظاهر گرایی در سلفیه و سومی حجیت خبر واحد که توضیح دادیم و در آخر هم حجیت سنت است که در اینجا بحث است که وقت اجازه نمی‌دهد.

راهبردهای سلفیه برای مشروعیت بخشی بر نقل‌گرایی

۱: ایجاد گفتمان تعظیم سلف: معیار قرار دادن فهم سلف و تبیین آراء سلف حتی با قرائن

۲: مستند کردن آراء خود به صحابه و تابعین

۳: تمرکز بر روی نشر و شرح کتب اهل سنت با رویکرد ظاهرگرایانه

۴: داوری ایدئولوژیک از مصادر و اشخاص و نظریات

۵: اظهار حقیقت جویی و نفی تعصب

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته